میراث ماندگار

دیوار توس که در مقابل ۳ حمله خانمان‌برانداز از شهر محافظت کرد، حالا خودش نیازمند تیمار است

«باره توس» بی‌بار مانده است

عکس: شهرآرا

دروازه رودبار که سال ۱۳۹۷ مرمت شد

شیما سیدی| «باره»، «بارو» یا «شهربند» صدها سال چون ماری عظیم‌الجثه، دورتادور شهر تابران توس چنبره زده و از این شهر باستانی چون گنجی گران‌بها حافظت می‌کند؛ اما دیواری که از سه حمله خانمان‌برانداز جان سالم به در برده است، حالا حال‌وروز نزاری دارد و بیشتر از هر زمانی به تیمار و نگهداری نیاز دارد. حتی بیشتر از زمانی که «حکیم عمر خیام» از قول مرغ نشسته بر «باره توس» به حال نزار و روزگار غم‌بار توس افسوس می‌خورد: «مرغی دیدم نشسته بر باره توس/ در پیش نهاده کله کیکاووس/ با کله همی گفت که افسوس افسوس/ کو بانگ جرس‌ها و کجا ناله کوس؟»

دیوار ۱۲متری به نیم‌متر رسیده است

دیوار تابران توس که روزگاری ارتفاعش به دوازده متر می‌رسید، حالا آن‌چنان فروخفته که با وجود مرمت دروازه رودبار، باز هم نمی‌تواند توجه چندانی به خود جلب کند. نهایت بلندای این دیوار از پنج متر فراتر نمی‌رود و این قسمت خوب ماجراست؛ زیرا اگر هفت کیلومتر دور شهر تابران بچرخید، قسمت‌های بسیاری را خواهید دید که بخش زیادی از دیوار تخریب‌شده و ارتفاعش به نیم‌متر هم نمی‌رسد.

حفاظت دیوار در مقابل مغول و تیمورلنگ

دورشهر می‌چرخیم و به چرخش روزگار رفته بر آن فکر می‌کنیم. به روزگاری که دیوار چون دژی مستحکم، جلوی تیرهای بیگانگان سینه‌سپر می‌کرد و نمی‌گذاشت آسیبی به ساکنانش برسد. اولین بار «غُزها» در نیمه سده ششم هجری به شهر تابران توس حمله کردند، دیوارهای توس تا حدودی توانستند از پس این حمله برآیند و خطر را از سر ساکنان دور کنند، اما زور دیوار توس هم به قوم مغول نرسید. آن‌ها بخش‌هایی از دیوار را برای ورود به شهر تخریب و شهر را غارت کردند، اما در نهایت نتوانستند مثل نیشابور و بسیاری دیگر از شهرهای ایران، تابران توس را با خاک یکسان کنند. هلاکوخان مغول که آمد، اهالی دوباره جان گرفتند، ساخت‌وسازها رونق گرفت و دیوار توس هم دوباره قد کشید، تابران رو به آبادانی گذاشت و حتی مرکز حکومت مغول‌ها بر ایران هم شد. اما خوشی‌ها دوام چندانی نداشت. این بار نوبت تیمورلنگ بود تا جلوی زندگی مردم دیوار بکشد و نه‌تنها «باره توس» که کل شهر و مردمانش را نیست و نابود کند. «میرانشاه»، پسر تیمور، در نیمه دوم قرن هشتم هستی تابران توس را گرفت. می‌گویند او ۱۰هزار نفر را کشت و با سرشان مناره درست کرد.

الگوی شهر «تابران» ساسانی است

شهر توس که سه بار مرگ خود را پیش چشم دیده بود، می‌دانست زندگی گردش دوار روزگار است و همچنان ادامه دارد؛ دوار دقیقا مثل شکل شهر تابران توس. تابران زنده ماند تا حالا یکی از معدود نمونه‌های باقی‌مانده از شهرهای باستانی ایران باشد؛ شهری که شکلش اصیل است و نشان‌دهنده شهرهای «دوار» عصر ساسانی. شهرهایی که یک ارگ در مرکزشان برای سکونت حکام دارند، یک شارستان برای سکونت اهالی، یک دیوار دور شهر و یک خندق در جوارشان. اکنون «باره» و «ارگ» تنها بقایای باقی‌مانده از شهر باستانی تابران است که الگویش میراثی گران‌بها از سبک معماری شهرهای قرون وسطایی ایران است. این عرصه ۲۴ تیر سال ۱۳۷۵ در فهرست آثار ملی ثبت شد، اما اقدامی که شایسته حفظ یک اثر ملی است در حقش ادا نشد.

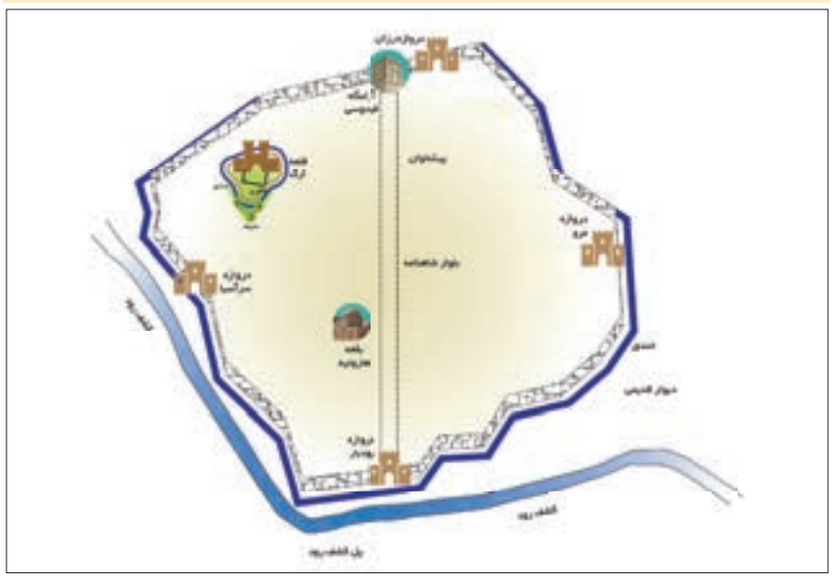

اهالی «تابران» با افسانه‌ها زنده ماندند

در روزگاری که غم از در و دیوار توس می‌بارید، مردم این شهر باستانی، بنا به تجربه، می‌دانستند هرجا دیوار کشیدند، باید پل بزنند. افسانه‌های محلی، پناهگاه مردم توس برای فرار از مشکلات بودند. مردم هرجا توان هضم واقعیت را نداشتند، به داستان و افسانه پناه می‌بردند. آن‌ها حتی برای دیوارهای توس هم افسانه ساختند.

باره توس در گذشته، ۹ دروازه و ۱۰۶ برج داشته، اما امروز تنها سه دروازه آن مشهور و رؤیت‌پذیر است. دروازه رودبار در قسمت جنوبی و دقیقا بر روی پل کشف‌رود، دروازه رزان در شمال و داخل آرامگاه فردوسی و دروازه مرو نیز در قسمت شرقی و در راه قدیم سفر به سرخس است.

به گواه تاریخ احتمالا شیبک‌خان بخشی از دیوار شهر مابین دروازه مرو و رزان را بازسازی کرده است. برای این ادعا کتیبه‌ای نیز در دره کارده وجود دارد.

این کتیبه در ماه صفر سال ۹۱۶ هجری قمری به دستور ابوالفتح محمد شیبانی‌خان (مشهور به شیبک‌خان)، بر روی صخره‌ای بین روستاهای «آل» و «پنمنه» نوشته شده و فتوحات شیبک‌خان و ادعاهایش مبنی بر خلیفه‌الرحمن و امام‌زمانِ وقت بودن او را شرح می‌دهد. در همین کتیبه نوشته شده است: «معماران همت همایون او مشغول بازسازی و عمران شهر «یادگارخانی» اند.» که ظاهرا آن قسمت از باره این شهر در دروازه شرقی مرو که بلندسازی شده بنا بر همین فرمان بوده است. غرض از یادگارخانی هم نام ابداعی شیبک‌خان برای شهر تابران بوده که او خواسته است با این نام جدید، یادگاری از خود باقی بگذارد.

شیبک‌خان چند ماه بعد به دست شاه اسماعیل صفوی کشته می‌شود و به همین خاطر بازسازی توس هم نیمه‌تمام می‌ماند، اما کتیبه‌اش تاکنون در دره کارده برجا و سندی مهم از تاریخچه شهر تابران توس است. با این حال محلی‌ها داستان دیگری برای این قسمت بازسازی شده دارند. آن‌ها معتقدند که دختر پادشاهی شروع به بازسازی این قسمت کرده است اما وقتی مردم به او گفته‌اند که این شهر به نام «توس بن نوذر» مشهور است و هیچ‌گاه به نام یک دختر نام‌گذاری نمی‌شود، کار را در نیمه رها کرده و رفته است.

نام حکیم ابوالقاسم فردوسی با «دروازه رزان» گره خورده است

و اما مهم‌ترین افسانه‌ای که تقریبا بیشتر ما درباره فردوسی شنیده‌ایم به ماجرای درگذشت او و بیرون بردن پیکرش از یک دروازه و رسیدن شتران پر از صله از دروازه دیگر برمی‌گردد.

بنا بر حکایت «نظامی عروضی سمرقندی» هم‌زمان با مرگ فردوسی، صله‌های سلطان محمود به شهر تابران توس رسید، به‌گونه‌ای که وقتی جنازه شاعر را از دروازه رزان شهر تابران بیرون می‌بردند، قطار شتران حامل صله هم از دروازه رودبار وارد آن شهر می‌شد؛ اما به سبب مخالفت واعظ متعصب توس با شاعر حماسه‌سرای ایران (به اتهام رافضیگری) وی را در گورستان عمومی مسلمانان دفن نکردند و به باغچه خود شاعر در داخل شهر بازگرداندند و به خاک سپردند.

بودجه ۱۶میلیاردی سال ۱۳۹۷ از «رودبار» به «رزان» نرسید

انگار رسم است که صله از رودبار وارد شود اما دیگر به رزان نرسد. اردیبهشت سال ۱۳۹۷ نیز دولت بودجه شانزده میلیاردی برای احیای برج و باروی توس تصویب کرد و همان زمان احیای دروازه رودبار آغاز شد.

اما این بودجه تنها در همان دروازه ماند و دیگر به بقیه قسمت‌ها نرسید. بنا بر فاز اول طرح احیای برج و باروی توس قرار بود کارگاهی دائمی در کنار دروازه رودبار ایجاد شود و مرمت از دروازه رودبار به سمت دروازه مرو برود و طول دیوارها به حداقل دو متر برسد. اما اکنون تنها حدود دو متر در اطراف دروازه رودبار مرمت شده است.

فتو مشهد

انتشار ۴ عکس به بهانه بازخوانی یک خاطره ۵۱۴ساله از کوهسنگی

تفرجگاهی بازمانده از دوره تیموری

ترابی| کوهسنگی یکی از قدیمی‌ترین تفرجگاه‌های شهر مشهد است. اسناد مربوط به قدمت استفاده از این تفرجگاه خاص و شناخته‌شده، دست‌کم به دوره تیموری بازمی‌گردد. «زین‌الدین آصفی» مورخ اوایل دوره صفویه که در سال ۸۹۰ خورشیدی تفرجی شبانه در کوهسنگی داشته است، درباره مشاهداتش (در کتاب «بدایع‌الوقایع») می‌نویسد: «قریب نیمه شب بود که به کوه سنگین رسیدیم که در یک فرسخی مشهد است و آن سیرگاه مردم آنجاست. در بالای آن کوه میرزابابر*، سنگ‌بران را فرموده که خانه‌ای ساخته‌اند و با جوانان آنجا به سیر می‌آمده. بر بالای آن کوه برآمده درون آن خانه درآمدیم. دیدیم دو کس در کنج آن خانه ویرانه نشسته است.» این گزارش که بیش از ۵۱۴ سال قدمت دارد، قدیمی‌ترین گزارش تاریخی است که در آن به تفرجگاه بودن کوهسنگی و رغبت مردم مشهد برای گردش در آن اشاره شده است.

برخی معتقدند که این کوه، در نگاه ایرانیان پیش از اسلام قداست داشته است و آن را مکانی برای نذورات می‌پنداشته‌اند، مانند آنچه درباره کوه «خواجه» در سیستان روایت شده است و شواهد هم بر آن دلالت دارد. شاید از این روست که کوهسنگی هم به عنوان مکان دفن بزرگانی همچون میرزا ابراهیم رضوی برگزیده شد و برخی از علمای نامدار و حتی شخصیت‌های نظامی مشهد را در اطراف این کوه به خاک سپردند.

با این حال، در سده اخیر هویت توأم با قداست کوهسنگی که بخشی از ماهیت خود را از روایت مشهور کتاب «عیون اخبارالرضا(ع)» و ماجرای دیزی‌های سنگی‌اش به دست آورده بود، به هویت تفرجگاهی تغییر شکل داد. در دهه ۱۳۱۰ خورشیدی، بر روی اراضی پای این کوه، استخری بزرگ و ساختمانی زیبا ساخته شد و آن را با مجسمه‌هایی زیبا آراستند. این استخر که ظاهرا نخستین استخر عمومی تاریخ مشهد محسوب می‌شود، با آب قنات «نهر گناباد» تغذیه می‌شد و اسباب آبیاری اراضی شمالی کوهسنگی بود. محمدولی اسدی، نایب‌التولیه وقت، از میدانی که امروزه به میدان «دکتر شریعتی» مشهور است و در ذهن مشهدی‌ها به «فلکه تقی‌آباد» اشتهار دارد، خیابان عریض و درخت‌کاری‌شده‌ای را به سوی کوهسنگی کشید که تا دیرزمانی خیابان اسدی نامیده می‌شد و امروزه به خیابان کوهسنگی مشهور است. به بهانه خاطره‌بازی با کوهسنگی، چهار تصویر ناب و کمتر دیده‌شده از این مکان را که از آثار هنری روان‌شاد علی آیریا و مربوط به اواخر دهه ۱۳۱۰ خورشیدی است، به شما دوستداران فرهنگ و تاریخ مشهد تقدیم می‌کنم.

***میرزابابر از نوادگان شاهرخ تیموری که مدتی در خراسان حکومت داشت و پس از درگذشت در محل مدرسه بالاسر (حدود رواق دارالولایه فعلی در حرم رضوی)، به خاک سپرده شد.**

آصف‌الدوله‌های خراسان (۴)

عبدالوهاب‌خان از نگاه دیگران

هادی دقیق| پیش‌تر و در شماره قبل در این ستون گفتیم که اطرافیان عبدالوهاب‌خان در دربار قاجار، تعاریف ضد و نقیض و بیشتر منفی از شخصیت او داشته‌اند، اما این موضوع درباره نویسندگان خارجی که با او چشم‌وهم‌چشمی نداشتند، چندان صادق نیست. مثلا اولین وزیر مختار آمریکا در ایران درباره او می‌نویسد: «من باید اعتراف کنم که بیانات صادقانه و حرف‌های رک و راست و صاف و پوست‌کنده او مرا تحت‌تأثیر قرار داده است، زیرا در تهران از بس اشخاص، خوش‌آمد مخاطب را می‌گویند، انسان خسته و از زندگی بیزار می‌شود.»

اینجا جا دارد که از یک پیشامد دیگر به قلم اعتمادالسلطنه یاد کنیم که به آصف‌الدوله هم مربوط است و خواندنش خالی از لطف نیست. اعتمادالسلطنه پس از اینکه از لزوم گردهمایی سران مملکت در یک شب‌نشینی برای گفت‌وگو با مقامات خارجی می‌گوید، داستان یکی از این شب‌ها را چنین می‌آورد: «قدری که از جلوس سر میز گذشت، جز نصیرالدوله که شراب نمی‌خورد، سایرین [درباریان قاجار] صداهای گاو و خر و مرغ و هر نوع وحوش پرنده و چرنده را از خود درمی‌آوردند و به اتصال شراب می‌خوردند و حرف‌های بی‌سروته و اظهار خصوصیت‌های دروغ و گله‌های بی‌معنی از روی مستی ردوبدل می‌کردند.» البته این فقط بخشی از ماجراست؛ آصف‌الدوله چندان هم از فساد درباریان قاجار دور نبود و چند گزارش از قماربازی او در تهران نیز موجود است.

پیوند آصف‌الدوله با حوادث خراسان

حوالی سال ۱۲۶۳ خورشیدی بود که عبدالوهاب نصیرالدوله به ولایت خراسان منصوب و به آصف‌الدوله ملقب شد. طبیعی بود که وقتی شاه چنین فردی را برای جلوگیری از پیشروی روس‌ها به خراسان، به والیگری این منطقه منصوب کند، اعتراض‌ها و دشمنی‌ها پا بگیرد. در نتیجه، دشمنی‌ها از بیگانه و خودی آغاز شد و حتی به رسم اواخر دوره ناصری شب‌نامه‌هایی در خیابان‌های شهر پخش شد که از زدوبند آصف‌الدوله و ملک‌التجار و تعدی این دو نفر به تاجران و بازرگانان می‌گفتند. یکی از این شب‌نامه‌ها هم گویا از طریق کارکنان حرمسرا به شاه می‌رسد و حال او را دگرگون می‌کند، اما برخلاف هدف شب‌نامه‌نویسان، شاه دستور می‌دهد ناشران آن‌ها را دستگیر و مجازات کنند.

دشمنی‌ها به جایی نرسید و ناصرالدین‌شاه، ۲۱ تیر ۱۲۶۳ آصف‌الدوله را والی خراسان کرد و رکن‌الدوله، برادر ناصرالدین‌شاه و والی منطقه، عزل شد. آصف‌الدوله که برای جلوگیری از پیشروی روس‌ها به خراسان آمده بود (شواهد هم می‌گوید در مدت حضورش در خراسان از تحرک روس‌ها و انگلیسی‌ها در شرق ایران جلوگیری کرده است)، ظاهرا مدتی بعد نمی‌تواند جلو طمع خودش را بگیرد و خواب سحرگاهش گران و حرص پیری‌اش جوان می‌شود که املاک یکی از خوانین خراسان به نام ابوالقاسم‌خان را به زور از او بخرد. او نیز املاکش را به یک منتفذ محلی دیگر به نام نصرت‌الملک، رئیس ایل تیموری خراسان، اجاره می‌دهد و در حرم امام رضا(ع) بست می‌نشیند؛ سنتی که همیشه چاره‌ساز بود، اما این بار کارساز نشد. در این بین آصف‌الدوله دستور می‌دهد ابوالقاسم‌خان را از حرم خارج کنند. به واسطه این هتک حرمت به حرم، غوغایی در مشهد برپا و بازار بسته می‌شود و مردم خشمگین ارگ حکومتی را محاصره می‌کنند. کمی پیش‌تر از این هم آصف‌الدوله «اصحاب سراچه» را که عمدتا از علما و نخبگان دینی خراسان بودند و اطراف مسجد گوهرشاد در منزلی کوچک (سراچه‌ای) اقامت داشتند، به درگز تبعید کرده بود و همین هم بادی زیر شعله خشم جامعه مذهبی مشهد دمیده بود.

دولت مستعجل آصف‌الدوله

همان‌طور که درباره شخصیت آصف‌الدوله گفته‌ها و نوشته‌ها متناقض است، اینجا هم برخی‌ها از جمله حاج سیاح، سفرنامه‌نویس و از فعالان مشروطه، نقش او را در این غوغا منکر شده و توطئه دشمنان برای کوتاه‌کردن دست او از مناصب مهم قاجار دانسته‌اند؛ همان‌گونه که پیش از این گفتیم در تهران علیه او شب‌نامه نوشته بودند و قصد داشتند نزد شاه بدنامش کنند.

«با همه این‌ها، تلاش آصف‌الدوله برای ایجاد بنایی بر قبر فردوسی مبین علاقه او به فرهنگ ایرانی و رشد ادبیات و زبان فارسی بود. همچنین تعمیر قلاع، احیای کاریزها و قنات‌ها، تشویق به زراعت و به‌طور کلی عمران و آبادی در خراسان، حاکی از توجه او به ترقی و رونق و در عین حال تحکیم حاکمیت ملی ایران در این منطقه بحران‌خیز است.»

در منابع گفته شده است که یکی از محرکان این شورش شیخ‌الرئیس، نوه فتحعلی‌شاه، بوده است. سرانجام آصف‌الدوله پس از تقریبا دو سال معزول و به تهران احضار و شیخ‌الرئیس هم به عشق‌آباد تبعید می‌شود. شیخ‌الرئیس هنگام عزیمتش، از طریق نایب‌السلطنه، تلگرافی به شاه می‌زند که «نایب‌السلطنه برگو به شه پاک سرشت/ که ادیبی ز خراسان به تو این بیت نوشت/ آصف و ملک سلیمان به تو بادا ارزانی/ ما ره عشق گرفتیم، چه مسجد چه کنشت». پاسخ منظوم ناصرالدین‌شاه هم جالب است: «نایب‌السلطنه برگو به خراسانی زشت/ که شهنشاه جواب تو بدین بیت نوشت/ آصف ار بد به شما کرد، جزا خواهد دید/ هرکسی آن درود عاقب کار که کشت.»

جنون آصف‌الدوله

آصف‌الدوله پس از اینکه از خراسان به تهران فراخوانده می‌شود، خانه‌نشین می‌شود و چنین آمده است که به ناصرالدین‌شاه این‌گونه پیام می‌دهد: «ما چاکران صدیق و درست‌کار بعد از قتل امیر بایستی تکلیف خود را دانسته و از سرنوشت او عبرت بگیریم و بدانیم که دولت به خدمتگزاران صدیق احتیاجی ندارد. بدبختانه ما نیز اشتباه کردیم و ثمره تلخ آن را می‌چشیم.» شاه نیز در پاسخ به آصف‌الدوله چنین دستخط نوشته است: «جناب آصف‌الدوله، کشتن امیر از اشتباهات جوانی ما بود.»

روی هم‌رفته پس از اینکه منصب صدارت در روزهای خانه‌نشینی آصف‌الدوله با مرگ مستوفی‌الممالک خالی می‌شود، عده‌ای از ترس صدارت آصف‌الدوله و بازگشت او، به وی نسبت جنون می‌دهند. برخی نیز معتقدند که او واقعا مجنون شده بود و بعضی‌ها هم می‌گویند از ترس مصادره اموال فراوانش که در زمان تصدی امور دولتی به دست آورده بود، خودش را به جنون زده بود. هرچه بود، همه جا پایان عمر عبدالوهاب آصف‌الدوله را با جنون او یاد کرده‌اند؛ جنونی که خوب یا بد، باعث شد شاه چندان او را کیفر ندهد. آصف‌الدوله در نهایت ۱۱ بهمن ۱۲۶۵ و تقریبا ۱۰ سال پیش از مرگ ناصرالدین‌شاه سکته کرد و از دنیا رفت.

ادامه دارد...